

به‌جای سخن سردبیر

## فقدان بصیرت تاریخی و شورش‌های بیداری نفس!!

بازخوانی مبانی جنبش‌های کاذب اجتماعی در دو دهه اخیر در ایران بر اساس اسناد تاریخی

از پیامبر عظیم‌شان اسلام روایت شده:

انی لا اتخوف علی امتی مومنا و لا مشرکا. اما المؤمن فیحجزه ایمانه و اما الکافر فیقمه کفره و لکن اتخوف علیکم منافقا عالم اللسان یقول ما تعرفون و یعمل ما تنكرون. من بر امتم از افراد مؤمن و مشرک نمی‌ترسم؛ چه مؤمن را ایمانش از صدمه به امت باز می‌دارد و کافر را نیز کفرش رسوا و نابود می‌سازد. اما بر شما از آن منافق چرب‌زبان بیم دارم که به سنت اسلام و مسلمانی سخن می‌گوید ولی در عمل بر ضد اسلام حرکت می‌کند.

## ♦ مبارزه با هسته انقلاب در پناه پوسته!

استاد شهید آیت‌الله مطهری در مقاله «نقش حادثه کربلا در تحول تاریخ اسلامی» می‌فرماید در جریان‌های فکری، اعتقادی، ایمانی و در انقلاب‌های الهی و غیر الهی که در دنیا به وجود می‌آید، خطر بزرگ، آن خطری است که قرآن از آن به نام نفاق یاد کرده است. آن جریانی که پیغمبر به وجود آورده است قهرا روح و حقیقتی دارد و در عین اینکه روح، حقیقت و باطنی دارد، ظاهری، شعارهایی و پوسته‌ای هم دارد.

از نظر مرحوم استاد مطهری جنبش‌های اجتماعی، هم هسته دارند و هم پوسته. تاریخ و طبیعت بشری، تجربه‌ها و آزمایش‌های تاریخی نشان می‌دهد که هرگاه یک جریان صحیح و مفید اجتماعی برای بشر به وجود آید دشمنان این جریانات، وقتی که می‌بینند از مواجهه و رودرروی مستقیم با آن نتیجه‌ای نمی‌برند به این فکر می‌افتند که به آن جریان یا جنبش ملحق شوند و خود را در همان جریان قرار دهند.

اما نحوه حضور دشمن در این جریان‌ها و جنبش‌ها بسیار جای تعمق دارد. مرحوم استاد مطهری می‌فرماید دشمنان جنبش‌ها و جریان‌های صحیح اجتماعی، وقتی وارد این جریان‌ها می‌شوند ظاهر و پوسته جریان را حفظ می‌کنند اما شروع به خالی کردن هسته و درون این جنبش‌ها می‌نمایند. هسته را که درون جریان هست خالی می‌کنند و می‌خورند. ظاهر را نگه می‌دارند اما باطن را تغییر می‌دهند به طوری که اکثریت قریب به اتفاق مردم، احساس نمی‌کنند که آن حقیقت و هسته آن جریان از دستشان رفته است. چرا؟ چون پوسته، حجم و هیكل محفوظ است اما روحی در آن وجود ندارد؛ با رنگ‌آمیزی، مرده‌ای را به صورت یک زنده نشان می‌دهند؛ آنچنان آن را از درون خالی و از باطن پوسیده می‌کنند و از بین می‌برند که مدتی همین‌جور به ظاهر و با نمادهای اصلی جنبش و شعارهای آن دوام پیدا می‌کند ولی مانند یک گردوی پوچ، بی‌مغز می‌شود. وقتی که باطن یک جنبش اجتماعی و آرمان‌هایی که آن را به وجود آورد از میان رفت، اگرچه تا مدتی پوسته باقی می‌ماند اما چون حیات پوسته به هسته

است و ظاهر را باطن نگه می‌دارد، بعد از مدتی ظاهر نیز خود به خود از میان می‌رود. شهید مطهری معتقد است که این امر اختصاص به انقلاب‌های دینی ندارد، همه انقلاب‌های دنیا با هر رنگ و بویی همین جور است.<sup>۱</sup>

ما در جنبش‌های اجتماعی یک‌صد سال اخیر شدیداً با این مسئله روبه‌رو بودیم. در نهضت مشروطیت، مردم به اعتبار آرمان‌های اسلامی و رهبری روحانیت به صحنه آمدند؛ قرار بود نهضت عدالت‌خانه، آزادی و قانون‌گرایی در سایه آموزه‌های اسلامی را بر جامعه حاکم و قدرت نظام استبدادی قاجاری و الیگارشی وابسته به آن را محدود سازند؛ اما وقتی نهضت به پیروزی رسید و نظم کهنه از هم پاشیده شد و رهبران جنبش اراده تأسیس نظم جدید کردند، پوسته نهضت عدالت‌خانه به ظاهر حفظ گردید اما هسته آن به شکل نظام مشروطه سلطنتی درآمد و شروع به خوردن نهضت و رهبران نهضت کرد. عین همین داستان در جنبش ملی شدن صنعت نفت هم برای ملت ایران اتفاق افتاد.

چرا تاریخ چنین مسیری را طی می‌کند و چه عواملی باعث می‌شود که رهبران جنبش‌های بزرگ اجتماعی متوجه رخنه عوامل تخریب‌کننده در هسته‌های جنبش و حرکت‌های مردمی نشوند؟ مرحوم استاد مطهری یکی از علل و عوامل اساسی غلبه هسته‌خواران جنبش‌های اجتماعی را عدم هوشیاری آن چشم بینایی که با شناخت و معرفت نظاره‌گر نفوذ موریانه‌های مخرب به درون هسته‌های جنبش‌ها هستند می‌بیند. از دیدگاه استاد مطهری امام در جوامع، آن چشم بسیار بینایی است که در عمق حوادث نفوذ می‌کند و آنچه را دیگران در آینه نمی‌توانند ببینند او در خشت خام می‌بیند و تشخیص می‌دهد که باطن جنبش هست یا نیست؛ حقیقت هست یا نیست؛ چقدر تظاهر به جای حقیقت آمده است؛ چقدر جو فروشی و گندم‌نمایی است.<sup>۲</sup> همه انقلاب‌های اجتماعی گرفتار چنین آفت‌هایی هستند و ساده‌لوحانه خواهد بود که تصور

۱. برای مطالعه پیرامون این مسئله رک: استاد شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۵، ص ۲۸۷ - ۲۸۶.

۲. همان، ص ۲۸۷ - ۲۸۶.

شود انقلاب اسلامی به دلیل ماهیت دینی و ساخت ولایی از چنین آفتی مبرا است.

روایت شهید مطهری در خصوص خطر نفاق در جریان‌های فکری و انقلابی چشم‌انداز خوبی در فهم وقایع سه دهه تاریخ انقلاب اسلامی است. آن جریانی که امام به وجود آورد مانند جریان صدر اسلام قهرا روح و حقیقتی دارد و در عین حال ظاهری و شعارهایی. انقلاب اسلامی هم هسته دارد و هم پوسته. انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی یک جریان صحیح، مفید و خدمت‌گزاری است که امام در اوج سیاهی تاریخ ایران پایه‌ریزی کرد. دشمن از همان ابتدای انقلاب در مواجهه رو در رو با جریان انقلاب قرار گرفت. کسانی و جریان‌هایی در فرآیند پیروزی انقلاب و در نابودی نظم کهنه و پوسیده و به هنگام پایه‌ریزی نظام جمهوری اسلامی و تداوم انقلاب، با انگیزه‌های متفاوت و متظاهر به جرگه انقلابیون پیوستند.

در سه دهه گذشته نظام جمهوری اسلامی از داخل و خارج مورد تهاجم قرار گرفت و ایستادگی کرد. هر چه از عمر نظام جمهوری اسلامی گذشت مخالفان این نظام فهمیدند از مبارزه رو در رو به نتیجه‌ای نخواهند رسید. آیا می‌توانیم به ملت خود اطمینان دهیم که این مبارزه به پایان رسیده و امکان اینکه دشمن از پوسته عبور کرده و به هسته تاخته است تا از درون، این جنبش بزرگ اجتماعی را به زانو درآورد، وجود ندارد؟ رخدادهای دو دهه اخیر نشان می‌دهد که امروز نظام جمهوری اسلامی دیگر از خارج دنیای اسلام تهدید نمی‌شود. الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلاتخشوهم و اخشون.<sup>۱</sup> آنچه امروز نظام ما را تهدید می‌کند، در درون جریان‌های مدعی انقلاب و اسلام باید جست‌وجو کرد؛ آنهایی که برای رسیدن به قدرت به هسته‌های نظام می‌تازند و از درون، مغز و هسته را پوچ می‌کنند.

استاد مطهری به درستی می‌فرماید؛ خدای آورنده اسلام می‌گوید از کفار بر دین خودتان نترسید، از خودتان بترسید و از من بترسید که این نعمت را از شما بگیرم. از درون و داخل خودتان بترسید. خدای شما با کسی قوم و خویشی ندارد. شبیه خدای بنی‌اسرائیل نیست که

رزالت‌ها، شقاوت‌ها، ظلم‌ها، تعدی‌ها، جنایت‌ها و قتل نفس‌های قوم خود را ببیند و در کنار قوم خود شریک تمامی این شقاوت‌ها باشد. خدای اسلام خدایی است که اگر بندگان او فاسد شوند نعمت‌ها را از آنها خواهد گرفت.

ان الناس فی کل خلف عدولا ینفون تحریف الغالین و انتحال المبطلین<sup>۱</sup>  
 در هر نسلی از ما، هستند افراد عادل و معتدلی که با تحریف‌ها، با تغییرها و تبدیل‌ها و واژگون کردن‌های حقایق و با به خود بستن مبطل‌ها مبارزه می‌کنند و آن را نفی می‌نمایند. اکنون انقلاب اسلامی نیز در معرض چنین خطری قرار گرفته است. افرادی که از ابتدای این نهضت با اندیشه‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی و امام خمینی مبارزه می‌کردند و اندیشه‌های امام را مغایر با دموکراسی، حقوق بشر، تجدد و... می‌دانستند اکنون چگونه می‌توان باور کرد که مدافع آرمان‌های ملت ایران و حافظ انقلاب اسلامی باشند؟

افرادی که امام آنها را از درون رهبری نظام طرد کرد و اعلام نمود که:

شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید، صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید. شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند. به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم. مثلا در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید. در مسئله مهدی هاشمی قاتل، شما او را از همه متدینین متدین‌تر می‌دانستید و با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است مرتب پیغام می‌دادید که او را نکشید. از قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم. شما از این پس وکیل

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰.

من نمی‌باشید و به طلابی که پول برای شما می‌آورند بگویید به قم منزل آقای پسندیده و یا در تهران به جماران مراجعه کنند. بحمدالله از این پس شما مسئله مالی هم ندارید. اگر شما نظر من را شرعا مقدم بر نظر خود می‌دانید - که مسلما منافقین صلاح نمی‌دانند و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خراب‌تر می‌کند.<sup>۱</sup>

اکنون چگونه می‌توان باور کرد که این افراد مطرود و رانده شده و ساده‌لوح که بیت آنان لانه قاتلین، منافقین و جاسوسان امریکا بوده است، دلسوز انقلاب اسلامی، امام خمینی و ملت ایران در آیند و خود را منجیان کشور قالب کنند؟! افرادی که امام آنها را با دلی شکسته و سینه‌ای گداخته از آتش بی‌مهری‌ها نصیحت می‌کند که:

۱. سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام بر حلقوم منافقین و گروه مهدی هاشمی و لیبرال‌ها نریزد.
  ۲. از آنجا که ساده‌لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید، در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید، شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد.
  ۳. دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هر چه اسرار مملکت است را به رادیوهای بیگانه دهند.
  ۴. نامه‌ها و سخنرانی‌های منافقین که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به مردم می‌رسید، ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان - روحی له الفداء - و خون‌های پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید؛ برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید، شاید خدا کمکتان کند.<sup>۲</sup>
- اکنون چه کسی می‌تواند قبول کند که چنین انسان ساده‌لوحی خیرخواه مردم باشد و از حضور باشکوه مردم در صحنه انتخابات احساس خطر نکند و به آرای مردم احترام گذارد و

۱. نامه امام به آقای منتظری و عزل او از قائم مقامی رهبری. رک: صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۲۰.

۲. همان، ص ۳۲۱.

از کسی که ظرفیت یک رقابت مردم‌سالارانه را ندارد و پس از عدم اعتماد اکثریت مردم به وی قیصریه را به آتش می‌کشد، حمایت نکند.

آیا نباید به این مسئله فکر کنیم که دشمنان انقلاب سال‌هاست که از رویارویی مستقیم با انقلاب اسلامی و ولایت فقیه ناامید شدند و اکنون بهترین شیوه مبارزه را چسبیدن به انقلاب و زدن مارک نهضت بر خود می‌بینند؟! و می‌خواهند با تحریک مطرودان امام و امت، منافقین، استحاله‌گرایان، تجدیدنظرطلبان، ساده‌لوحان، قدرت‌پرستان و کم‌ظرفیت‌ها، به جنگ با انقلاب اسلامی بیایند؟!

چرا پاره‌ای از شخصیت‌های معتقد به انقلاب اسلامی که تا دیروز مورد تهاجم و تمسخر و توهین همین جریانات و افراد بودند اکنون در کنار آنها قرار گرفته‌اند و از آنها برای ریختن افراد نادان به صحنه مبارزه با انقلاب اسلامی و هدر دادن خون بی‌گناهان فتوا می‌گیرند؟

آیا آقای میر حسین موسوی نامه مورخه ۶۷/۷/۹ آقای منتظری به خود را فراموش کرده است؟ آیا فراموش کرده است که همین آدم ساده‌لوح به تعبیر امام، به القای منافقین بیت خود، دولتی را که به قول خودتان منتخب امام و مورد تأیید مطلق امام بوده است به چه چیزهایی متهم کرد؟ اگر آقای موسوی و همه آنهایی که گوش و چشم خود را برای شنیدن حقیقت محکم گرفته‌اند و بصیرت خود را از دست داده‌اند و به دلیل حب قدرت، تمایلی ندارند که این حقایق بازخوانی شود ما به حکم رسالت تاریخی که یک مورخ باید به آن پایبند باشد این نامه را بازخوانی می‌کنیم تا نسل حاضر و نسل‌های آینده بدانند که این مدعیان دروغین حق و حقیقت و آزادی و عدالت چه بر سر ملت ایران و انقلاب آزادی‌بخش آنها آورده‌اند، و اکنون آیا آنچه می‌گویند حق و منطبق با متن تاریخ است یا مانند همه مستبدان، تاریخ را به زعم خود وارونه می‌نویسند.

خطاب بمناسبت ۱۰۰ روزی گشت وزیر

ص ۲  
پسندید

تاریخ ۶۷/۷/۱۹

۱- پیر از جنگ انقضا و تحول آری، در اقتصاد و سیاست و رفاه و نه مردم میرفت .  
 ۲- کمبود و تبعیضها و مردم و در آموک و اختلاف قیمت های بی رویه که منشا عدم آنها بود دولت و عدم تخصص  
 و تنگ نظریها و گشت گریها و بعضی مسئولین بازرگانه و صادرات و واردات کشور و دخالت و قصد بی سیاستی از ادوکانها  
 نسبت به تجارت به قصاب از بستر سیاه و بنیاد نهی و انشالها می نماید اینها همه منفع اقتصاد را کم کرده اند  
 ۳- در بازرگانه خارجی دولت موفق بوده و برکت در صد برای بخش خصوصی بسیار کم است دولت بیشتر باید کار کند  
 ۴- امروزه کشور کمی چپ و راست هم با ثبات و فرد واقف شوند و سیاست در آن می باشد از تعقیب می کنند  
 و مردم بیشتر با امید خند ، امید کنونی نگاه نظر و گشت کرده به اعتقاد و مردم را از تعویض نواند مردان ترک عادت برای همیشه  
 ۵- امروزه با نه جنگ بر طرف شده ، باید بدید بر یک صف دولتی را کنار گذاشت و مردم بیشتر به اورد .  
 ۶- تقریرات حکومتی موفق نبوده است و نا واقعتر زیاد در دست کرده ، کار نوعا بدست می آید ، فایده و طبقه داد و  
 و جزو این نیست موجب بسیار از کمبود که و نا برارها شده ، شاگردان نمای مسئولین عهد در عهد اعتماد کنند  
 ۷- اطلاعات و سیاه و گشته که در دستها می آید و با زجر که در اعتقاد ناید در دو سر خود متحد به نظر کنند ، ما از باز در همها  
 و تنهها و تقریرات و گشتهها و گشتهها نتیجه نمی گیریم ، معلوم مردم را که سر با گشتهها و انقضا و زیاد از این می کنیم ،  
 و عقبه زیاد در در انبیا و مسئولین و با مردین ظهور می آید چیران نمود ، و اللک می بیند مع انقضا و لا یستقیم مع الظالمین  
 دنیا هم با تبلیغات خود ما را محکوم میکنند و در انزوار بسیار می خرد میگیریم ، در باز و آنها و تقریرات با بیعتا و گشتهها  
 اسامی وین مقدمه بسیار گفتند و الفاخر و گشتهها است ، کرده که می خواند با نام ر حرم در هم شروع می شود و بیشتر ما ر حرم گشتهها  
 و امیر المؤمنین در خطاب با گشتهها میفرماید : « و استر تلك الرحمة للرحمة والمحة لهم والالطف لهم ، ولا تكون ظلمهم  
 سبحانه ناريا فغتهم الكلام فانهم صنفان : اما الخ لک فی الدین او نظرتک فی الخلق یحرف منهم الزلل و تفرق  
 لهم العلل و یوتی علی ایدیهم فی العمد والخطا فان عظم من عتو و عتو من العتو فی ان یطیعک الله من عتو و عتو .  
 ! بد سیره در ورس پیغمبر اکرم حق در فتح ملک و جنبه هوازن و سیره امیر المؤمنین ع در فتح بصره برای انقضا و گشتهها

۸ چند بیلیون ایرانی آورد، مادر خارج از کشور داریم که فرزندانش همه را از آن انقلاب خند انقلاب و ضد اسلام باسند بعینه فرغاً به لغات بلکه بعضاً عملاً ضد اسلام و انقلابند و با بلندگو در گردن و تبلیغات و جوک و بعضی تزیینات آن را وقت زود کرده و در بین آن‌ها بعضی متخصص و متفکر بودند و نیاز کشور زیاد وجود دارد در صورتیکه بعضی بعد از آن در محیط خارج بیکر و سید تبلیغ علیه کشور و حکایت از وجود یک حکومت و حکومت در کشور میکنند، باید یک عضو و کد دست عمومی اعلام شود.

و مثلاً هر کس بصغارت مادر خارج یا هستی از وزارت خارجه و اطلاعات و پناه و مشاوران بصغارت مراجعه کند و یک تقه‌کشی به حد که تعزات کشور و ظواهر شرح را رعایت کند و از حکومت سر نیز کند نباید از رانندگی و در کشور شود و هیچ ارگانه حق تعارض و بازگشت نسبت به او نداشته باشد و برگزیده تمام صلوات.

و هر تعداد جنس حلال و مشروع هم چهار باشد با خود کشور وارد کند و در امور و سیاست هم می‌تواند سرانجام کار کند خود این امر افراد و سرمایه را جذب و بیاید از کشور که اگر بر طرف میکنند، و بر از ده سال انقلاب استخوان جدیدی خواهد بود.

۹ نسبت سرمایه گزاری در صنایع و خدمات است و در این دو اداری تسویه کمتر می‌شود و کنت گیزی و تورم است و باید گریز از دست باید گامی برد که مردم عملاً مندر شوند و این سر کنند که سرمایه آنان محفوظ شود و در اکثریت مادر فضا یعنی اقتصاد خود را از امنیت جلا و مال و آورده کند احتیاج سرمایه گذاران خارجی نداریم.

۱۰ در سیاست داخلی و خارجی کشور و تصمیم گیرندگان و در آنجا نمی‌تواند با هم آهنگی کامل وجود داشته باشد و سیاست سختم شده مشکلات نمی‌تواند حکم فرما باشد. و ملت را باید در میان همه این‌ها بحسب آورد، تصمیمات مهم و ارتباطات و خط مشی که بالا فرود محقق نمی‌ماند و در دنیا صحت است و نیز و توری که بالا فرود خاسته می‌شود، چرا که انسان بدانند و او را کنند و ما از خود ملت نمی‌توانیم اصلاً سیاست هیچ دولتی بر پایه است جتنی بر صداقت و راستگویی، ملت را که در هر وقتی و در کس و در هر وقتی از مصالح و منافع را در هر وقتی.

۱۱ ادارات و ارگانها و نهادهای رسمی و غیر رسمی باید بتدریج اصلاح و در یکدیگر ادغام شوند، و تعویض است و گرا داران حذف شود و اصل را باید بصیرت و سلامت ملت گذاشت نه بر فساد و انحرف آنان.

۱۲ برای تعدد فرساست نظامی و انتظامی و صنایع نظامی هر چه زودتر باید فکر را می کرد  
 تا در امری که قدرت مشکل هم آنقدر نظامی دیگر نیروی هم آنقدر انتظامی باشیم و گرفتار تعدادی و فرجهای  
 نگردانیم و آنچه نیست که بعد از این در جهت این و آنجا می باشد چون صحت و هم آنجایی و نفع این دو قوه است  
 ۱۳ دولت باید در ایجاد کار و مشاغل و واقعی مورد نیاز هر چه بیشتر فعالیت کند، و سرمایه گزاری  
 در امر تولیدات و صنایع را بر سر پایم گزاردی در مصارف و قشر لغات معتمد بدارد.  
 اگر اطمینان و کمی مصرف و سرمایه مورد مورد و فساد کمی اجتماعی در سوره کم و در زدهای و فحش و هالعلول  
 بکار رهن و نداشتن راه در آمد شروع است. اما برای بارز و با علل اصلی همیشه بالعلول که بارز می کنیم.  
 و لذا موفق نیستیم مردم نفع فرزند و با عطف و جان میستند ضرورت آن را لغت و می کنند.  
 ۱۴ کار که را باید به کار و انجمنی سبحان عا قدر و تحسین استعداد محول کرد و اگر فرضا و زیر می یا مستر را با تقاضای  
 احسان کرد کاری برای سنگین است تعدد و سطق و وجدان و دین حکم میکند کار را با همی و اگر از کند.  
 ۱۵ اگر در جاهای با شکست مواجه شدیم باید در پیش می کنیم که چرا با همی رسیدیم و چه عواملی ما را اینجاست رسانده که دوباره  
 گرفتار شویم نه اینکه فقط با متبنا و عذر ادرار کنیم و اظهار ناراحتی کنیم، تغییر عوامل و مسئولین یک امر عاقلانه  
 خداوند آنم تعارف دنیا است در فایده سعی کنید خدا را از هر رفتار و گفتار خود برانید و از خدا غفلت  
 آن عورت هم من باشد ۶۷۷۷۹

خطاب به جناب آقای موسوی نخست‌وزیر:

۱. پس از جنگ انتظار تحول اساسی در اقتصاد و سیاست و برخورد با مردم می‌رفت.

جناب آقای موسوی مگر دولت شما در طول حاکمیت خود با سیاست، اقتصاد و مردم چه کرده بود که آقای منتظری از دولت انتظار تغییر داشت؟ چرا شما هیچ‌وقت پاسخ چنین فردی را که دولت حضرت‌عالی را که دولت مورد تأیید امام بود، اینگونه مورد سؤال قرار می‌دهد نه در آن دوران دادید و نه امروز که همان مباحث را در خاطرات کذایی منتشر می‌کند. چطور شد جنابعالی رقیب انتخاباتی خود را برای بعضی از اظهارات، متهم به مخالفت با نخست‌وزیر منتخب امام می‌کنید اما از کسی که در دوران نخست‌وزیری شما چنین نامه‌هایی می‌نویسد و آبرو برای دولت نمی‌گذارد اکنون فتوا برای به هم زدن کشور و دمیدن در تنور اختلاف و مقابله با انقلاب و آرمان‌های امام می‌گیرید؟

جناب آقای موسوی ما به عنوان نسلی که تمامی آرزوها و آرمان‌های خود را در انقلاب اسلامی می‌بینیم و در همه صحنه‌های دفاع از انقلاب با تمام وجود حاضر شدیم و بعدها هم حاضر خواهیم شد، اکنون از شما پاسخ می‌خواهیم!!

۲. کمبودها و تبعیض‌ها و تورم و درآمد کم و اختلاف قیمت‌های بی‌رویه که منشأ عمده آنها خود دولت و عدم تخصص و دلسوزی و تنگ‌نظری‌ها و سخت‌گیری‌های بعضی مسئولین بازرگانی و صادرات و واردات کشور و دخالت و تصدی بسیاری از ارگان‌ها و... اینها همه وضع اقتصادی کشور را فلج کرده است.

آقای موسوی! آنچه در بند ۲ خواندید دیدگاه‌های کسی در مورد دولت شماست که شما در این انتخابات پس از ناتوانی در کسب اعتماد اکثریت مردم به اتکای بعضی از رهنمودهای او می‌خواستید انقلاب اسلامی را به زعم خود نجات دهید و رهنمود برای نجات ایران از او خواستید؛ بگذریم از این که چگونه می‌توان از فردی برای نجات انقلاب اسلامی و ایران فتوا گرفت که امام معتقد بود تنها هنر او ساده‌لوحی و سپردن کشور به منافقان و لیبرال‌ها و دفاع از قاتل‌هاست. اما مهم‌ترین سؤال ما این است که ملت ایران چگونه باید به حسن نیت جنابعالی

اعتماد کند وقتی که شما از کسی فتوا می‌گیرید که در دوران حکومتان هم شما و دولت شما را آن هم در دورانی که امام به تعبیر خود شما و اصحابتان پشت سر دولت بود، فردی ضعیف، ناتوان، غیر متخصص، غیر دلسوز، تنگ‌نظر، سخت‌گیر، دولت ناموفق، دولتی که کارها را به دست بچه‌های خام و عقده‌دار! سپرده و باعث کمبودها و نابرابری‌ها شده و بسیاری از صفت‌های زشت دیگر می‌دانست؟!

جناب آقای موسوی! الفاظ بالا را رقیب انتخاباتی شما به شما نسبت نداده است؛ باور بفرمایید این الفاظ و القاب در همان نامه و از ناحیه همان کسی است که شما برای رسیدن به قدرت و ابطال انتخابات قانونی و با شکوه ریاست جمهوری دهم از او فتوا خواسته‌اید. حال ملت ایران چگونه باور کند که شما هنوز وفادار به آرمان‌های انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی هستید؟ آیا صرف ادعا کافی است؟ در حالی که حقیقت و واقعیت‌های تاریخی چیز دیگری را نشان می‌دهد.

ممکن است با غوغاسالاری بتوان چند صباحی حقیقت را در حجاب قرار داد اما باور بفرمایید حتی اگر در این غوغاسالاری به قدرت هم برسید و با دست آهنین مخالفان خود را ساکت کنید، مردم ساکت نخواهند شد.

شما امروز نظام جمهوری اسلامی را که گرانقدرترین هدیه امام به ملت رنج‌کشیده ایران بود به بهانه اینکه نخست‌وزیر دوران امام هستید، به گونه‌ای در معرض پرسش‌های غیرمنصفانه قرار دادید که با عرض پوزش حتی منافقان هم چنین جسارتی را نداشتند؛ اما جناب آقای موسوی! آیا مایل هستید برای روشنگری مردم و درک حقایق تاریخی یک‌بار هم که شده متن اصلی استعفانامه خود را که هیچ‌گاه به صورت رسمی منتشر نگردید، همراه با پاسخ ریاست محترم جمهوری وقت، منتشر فرمایید تا ملت ایران بدانند امروز هم مثل آن روز همان طوری که امام در پاسخ به استعفانامه شما فرمودند در حالت عصبانیت تصمیم نمی‌گیرید؟

نسل اول انقلاب از آن استعفانامه و پاسخ خبر دارد و می‌تواند آن را در حافظه تاریخی خود بازخوانی کند اما چون همه معتقد به روشنگری تاریخ هستیم و دانستن را حق مردم می‌دانیم و

به همین بهانه بسیاری از اسرار مردم، حتی مسائل شخصی مخالفان خود را برملا می‌کنیم از شما انتظار داریم آن استعفانامه را منتشر کنید تا ملت ایران بداند شما به چه دلایلی استعفا دادید و کسانی و جریاناتی که شرایط استعفای شما را فراهم کردند اکنون در کدام جبهه و در کنار چه کسی و کسانی قرار دارند و رئیس‌جمهور وقت در پاسخ به آن استعفا در انتهای نامه چه نوشتند؟

اگر شما فراموش کردید، ملت ایران هنوز در حافظه تاریخی خود بعضی از دلایل شما را می‌تواند بازخوانی کند.

مثلا تا جایی که حافظه تاریخی ما یاری می‌کند، یکی از دلایل استعفای شما این بود که ریاست محترم مجلس بدون اطلاع شما با نخست‌وزیر ژاپن و نخست‌وزیر ژاپن با رئیس مجلس مکاتبه می‌کند و شما در یک مراسم عمومی و مردمی از آن با خبر می‌شوید.

شما که دیگران را متهم به استبداد می‌کنید، در دوران حکومت خود حتی این حق را برای رئیس مجلس (چه برسد به بقیه نماینده‌ها) قایل نبودید که بدون هماهنگی شما با دنیا ارتباطات داشته باشد؛ در حالی که آگاهی از این ارتباطات حق رئیس‌جمهور بود، نه نخست‌وزیر. آیا اکنون چنین حقی را برای رئیس‌جمهور به عنوان رئیس دولت قایل هستید که تمام روابط رئیس مجلس و نمایندگان را کنترل کند؟! یعنی اگر شما امروز می‌توانستید آرای مردم را به خود جلب کرده و رئیس‌جمهور می‌شدید، نظرتان این بود که به عنوان رئیس دولت باید تمام مذاکرات قوای مقننه و قضاییه زیر نظر شما باشد؟

تا جایی که در آن دوران حافظه تاریخی ما یاری می‌کند، یکی دیگر از دلایل استعفای شما عملیات برون‌مرزی بعضی از افراد و گروه‌ها در بعضی از نقاط دنیا بدون اجازه دولت بود. آقای موسوی! کدام فرد و گروه و جریان این کارها را می‌کردند و الان آنها در پشت سر چه کسانی و رئیس کمیته صیانت آرا و غیره چه کسانی هستند؟ چه کسی جنبش‌های آزادی‌بخش را - حتی وقتی امام آن را منحل کرد - دوباره در دفتر خود بازسازی کرد و اختیار آن را دست مهدی هاشمی قاتل گذاشت و امروز او در کجا و پشت کدام جریان است؟ و چه کسی یا کسانی

از او فتوا می‌گیرند؟ آیا این شخص آقای منتظری و جریانات منسوب به بیت او بودند؟ شما یکی از اشکالات بزرگی که به دولت نهم وارد کردید، اصرار در مسئله اسراییل و فلسطین و برخورد غیرعقلانی با این مسئله بود و همین دیدگاه باعث شد که در روز قدس طرفداران شما یکی از یادگارهای بزرگ امام در انقلاب اسلامی یعنی روز قدس را تبدیل به شعار علیه لبنان و غزه و دفاع از اسراییل نمایند اما باز هم مثل گذشته سعی کردید هم خودتان و هم مردم فراموش کنند که رئیس کمیته صیانت از آرای شما هنوز رئیس امور فلسطین بوده و از این راه برای خود هیبتی به هم زده است! جناب آقای موسوی! مردم کدام مسئله را باور کنند؟

آقای موسوی! شما که مسئله حجاج را یکی دیگر از دلایل استعفای خود اعلام کردید و آن را فاجعه بار خواندید، پاسخ دهید که رئیس حجاج در آن دوره چه کسی بود و اکنون در کدام جبهه و با چه کسی وحدت استراتژیک پیدا کرده تا با زدن اتهامات تجاوز به ناموس مردم و کشتار و غیره به نظام جمهوری اسلامی برای دشمنان این انقلاب خوراک درست کند؟ همان کاری که امام فرمود آقای منتظری در جریان اعدام تعداد اندکی از منافقین شقی، جاسوس و وطن فروش پس از عملیات تهاجم به مرزهای ایران با همکاری صدام انجام داد و منتظری با همکاری منافقین تعداد آن را به آلف و الوف رساند؟!

آقای موسوی! نسل انقلاب هنوز زنده است و خود تاریخ گویای رخدادهاست؛ حتی اگر بعضی‌ها تلاش کنند رخدادهای را وارونه جلوه دهند یا گوش و چشم و قلب خود را مسدود کنند تا عمدا بعضی از رخدادهای را نبینند.

رئیس‌جمهور وقت در پاسخ به استعفای شما یک تذکر بزرگ فرمودند که به نظر می‌رسد اکنون هم باید آن تذکر را مجدداً برای شما تکرار کرد، چون همان طور که حضرت امام فرمودند شما در عصبانیت تصمیم‌هایی می‌گیرید و کشور باید تاوان سنگینی برای این تصمیمات بدهد. به شما به این مضمون فرمودند: «معتقد هستم خوب است شما امروز نظرات حضرت امام را در امور به طور درست قبول کنید.» این حرف هنوز از حافظه تاریخی نسل

اول انقلاب مخصوصاً آنهایی که تاریخ را نه از باب قصه و تفنن بلکه از باب ریشه همه آرمان‌ها و ارزش‌ها مطالعه کرده و مایه عبرت می‌دانند، پاک نشده است.

ما می‌دانیم چرا رئیس‌جمهور وقت به شما توصیه کرد نظریات امام را بدون "ان قلت" بپذیرید؛ زیرا این روایت نشان می‌دهد که شما هنوز اسیر این ان قلت‌ها هستید و فقط قرائت خود را از مسائل قبول دارید و آن را بر حق می‌دانید و آنقدر بر سر این قرائت اصرار می‌ورزید که اصل قضیه را مورد تردید قرار می‌دهید و این دقیقاً همان معضلی است که امروز هم گرفتارش شدید و شما را حتی اگر خودتان هم اعتقادی به آن نداشته باشید، در جبهه مخالفان، غرب‌گرایان و ضد انقلابیان قرار داده است. حرف‌های شما خیلی به حرف‌های غرب‌زده‌های عصر جاهلیت نظام شاهنشاهی شباهت پیدا کرده است.

آیا بازگشت به عصیتهای جاهلی عصر غرب‌گرایی و سکولاریسم که امروز از دهان بعضی از سرسپردگان قدیمی به انقلاب اسلامی خارج می‌شود، با آرمان‌های بزرگ امام در تعارض نیست؟!

آیا انقلاب اسلامی اثبات نکرد که دوران دل سپردن به غرب برای حل مشکلات ایران به پایان رسیده است؟ حال چه شده که بعضی از کسانی که همه عزت، شرافت، انسانیت، اقتدار و اعتبار خود را از امام، جمهوری اسلامی و انقلاب دارند و بدون امام و انقلاب چیزی نیستند، گرفتار این توهم شده‌اند که ملت ما باید واقعیت‌ها را از بلندگوهای امریکا، انگلیس، اسرائیل و منافقین وطن‌فروش جاسوس بشنوند؟ راستی! برای ما بچه‌های نسل اول انقلاب که شما را نخست‌وزیر دوران امام می‌دانیم، این سؤال هنوز بی‌پاسخ است که چرا دشمنان قسم‌خورده انقلاب بلندگوی شما و جریان وابسته به شما شده‌اند؟! اگر شما حق می‌گویید و هنوز محکم و استوار از آرمان‌های انقلاب و امام دفاع می‌کنید و با این هدف به صحنه مبارزات انتخاباتی و رخدادهای بعد از آن آمده‌اید، چرا دشمنان قسم‌خورده انقلاب و امام مثل امریکا، انگلیس، فرانسه، روسیه، اسرائیل، منافقین و غیره بلندگوی شما و جریان شما شده‌اند؟! اگر شما راست می‌گویید و دولت نهم و دهم ضد انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام هستند و در حال نابود کردن همه

دستاوردهای انقلاب می‌باشند، نباید این انتظار را داشته باشیم که دشمنان آشتی‌ناپذیر ملت ایران و امام و انقلاب اسلامی از روی کار آمدن مجدد او راضی بوده و بلندگوی چنین جریانی باشند! پس چرا چنین نیست؟ و شما و اصحاب شما این پارادوکس را چگونه حل می‌کنید؟ به راستی چه سنخیتی بین آنهایی که با شعار اصلاحات، تغییر، بازگرداندن عزت به ملت ایران و امثال این شعارهای زیبا، به صحنه فعالیت‌های سیاسی آمده‌اند، با امریکا، انگلیس، اسرائیل و منافقان و معاندان انقلاب اسلامی وجود دارد که امروز اینها بلندگوی این جریان شده‌اند؟! آیا نباید ملت ما نسبت به چنین جریاناتی که بلندگوی آنها دشمنان قسم‌خورده ایران هستند، تردید کند؟!

### ◆ ضرورت تجدیدنظر در مفهوم ضدانقلاب

با توجه به مباحث مذکور باید گفت رخدادهای یک دهه اخیر نشان می‌دهد که ما شاهد شکل‌گیری جریانی از مخالفان انقلاب اسلامی و دل‌دادگان به غرب هستیم که خاستگاهش نه در دل دیوان‌سالاری نظام مشروطه سلطنتی، الیگارش‌ی و اریستوکراسی وابسته به آن، بلکه در دل پاره‌ای از شخصیت‌ها، جریان‌ها، چهره‌ها و سازمان‌های برخاسته از دوران جمهوری اسلامی می‌باشد.

با این اوصاف به راحتی می‌توان معنای پاره‌ای از پیش‌بینی‌های امام راحل را در این شرایط با تمام وجود درک کرد. آنجا که می‌فرماید:

ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان بر پادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم‌اکنون با تمام ورشکستگی‌ها، دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی

## برنمی‌دارند.<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد این سخنان با اوضاع جدید ما قرابت بیشتری دارد؛ منتها کسانی معنای این سخنان را خواهند فهمید که گرفتار این توهم نگردند که برای درک معنای آن به ساختار از هم گسیخته و کم‌مایه روشنفکری سکولار عصر قاجاری و پهلوی بیندیشند بلکه باید به آن جریانات و افرادی فکر کنیم که در دل نظام جمهوری اسلامی ایران پرورش یافته‌اند و زمانی خود را سرسپرده این نظام نشان می‌دادند. حتی باید به خود جسارت دهیم و به درون حوزه‌های علمیه خود نظر افکنیم! به نسل خاصی از روحانیت که از دل همین حوزه خارج شده و می‌شوند و بی‌تردید دلدادگی به آرمان‌های انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام ندارند.

در حقیقت بدنه قوام‌یافته سکولاریسم و غرب‌گرایی نظام قاجاری و نظام پهلوی در ایران دیگر وجود ندارد و آنهایی که در عصر جمهوری اسلامی منتظر جلوس مدل روشنفکری انقلاب فرانسه و انقلاب مشروطه بر اریکه قدرت در ایران و تحقق رؤیاهای میرزا ملکم‌خان و اذنب او هستند، سخت در اشتباه‌اند.

تشکیلات پر طمطراق و سلسله‌مراتبی که غرب‌گرایان و سکولارهای برآمده از درون انقلاب اسلامی پایه‌ریزی کرده‌اند، پایه‌های نظم جدید غرب‌گرایی، تقلید، سرسپردگی و ضدیت با دین در فضای جمهوری اسلامی می‌باشد.

برای غرب‌گرایان جدید دیگر معنی ندارد سلسله‌مراتب روشنفکری بر مدلی از تصمیم‌گیری و قدرت مبتنی باشد که با واقعیت‌های فرهنگی ایران متناظر نیست. عصر انقلاب اسلامی، عصر مذهب و جنبش‌های مذهبی با نهادهای فرهنگی و دینی است. ما در حوزه جنبش‌های نوین اجتماعی قدم به عصر جنبش‌های معنوی گذاشته‌ایم.

رخدادهای اخیر و خلع و لبس‌های عجیب و غریب پاره‌ای از نخبگان متصل به انقلاب، نارسایی‌های رویکرد و شیوه سه دهه گذشته را نشان می‌دهد. دیگر مجادله بین ملی‌گراها،

۱. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۴۷ - ۴۴۶.

اصلاح‌طلب‌ها و اصول‌گراها نیست که در آن بازتاب‌های دنیایی در حال افول، ناتوانی‌اش را در برابر دنیای جدید که آغاز می‌شود، آشکار کند. ما اکنون در دل انقلاب اسلامی با نسلی روبه‌رو شده‌ایم که بسیار پیچیده است و معنای گذار نسلی هم ندارد.

اگر این فضای جدید را معنا کنیم، باید گفت ما با انقلابی بدون انقلاب روبه‌رو هستیم. همان‌طور که رهبر معظم انقلاب فرمودند ما با کاریکاتورهایی از انقلاب، جنبش‌های اجتماعی و خواسته‌های سیاسی روبه‌رو هستیم که ریشه در واقعیت‌های عینی به شیوه گذشته ندارد بلکه ریشه در اوهام دارد.

مگر غیر از این است که روزگار مدرن، روزگار پنهان شدن حقیقت زیر لایه‌ها و نمایه‌های مجاز است؟! مگر غیر از این است که گفته‌اند عهد ما عهد حقیقت‌نمایی و حقیقت‌انگاری مجازهاست و وجه مجازی در همه عرصه‌های حیات آدمی، خویش را بر وجه حقیقی حیات انسان معاصر تحمیل کرده است<sup>۱</sup>!

چرا نباید باور کنیم که جنبش‌های اجتماعی برآمده از چنین دنیایی نیز، چیزی جز پنهان شدن حقیقت و ماهیت جنبش‌های اصیل در زیر لایه‌های جنبش‌های مجازی و کاذب نیست؟! اگر چنین نیست پس چرا تجاوز یک ابرقدرت از آن سوی دنیا به یک کشور عقب‌مانده کوچک در این سر دنیا و کشتن زن‌ها و کودکان و ریختن صدها تن بمب بر سر مردم بی‌پناه و آواره شدن هزاران کودک مظلوم و بی‌گناه، تأویل به اعطای دموکراسی و آزادی و حقوق بشر می‌شود اما دعوت انسان‌ها به پرهیز از فساد و دوری از خودفروشی و پرهیز از کشتار بی‌گناهان و تمنای استقلال، آزادی و حفظ هویت و تمامیت ارضی و مبارزه با تجاوز، فقر، گرسنگی، استبداد و استعمار، تأویل به ضدیت با آزادی و حقوق بشر می‌گردد؟!

باور بفرمایید در سیطره مجاز بر حقیقت، دیگر تقسیم میان چپ و راست و اصلاح‌طلب و اصول‌گرا، اصل سازماندهی جریان‌های سیاسی در ایران نیست؛ جاه‌طلبی رهبران جنبش‌های

۱. برای مطالعه بیشتر رک: علی‌اکبر رشاد، «اسلام بی‌خطر و بی‌حماسه»، صبح صادق، ۱۳۸۷/۲/۲۷، ص ۱۰.

کاریکاتوری برای بدل شدن به یک جریان انقلابی و مدعی استقلال و آزادی، واقعه با اهمیتی است.

اگرچه پاره‌ای از خوش‌باوران فکر می‌کنند که انتقال حاکمیت جمهوری اسلامی به یک جریان جدید از طریق ایجاد جنبش‌های کاریکاتوری و کاذب تنها ابزاری است که جریان‌های سیاسی به بن‌بست رسیده در ایران را قادر به تصمیم‌گیری و بازیگری می‌کند، اما فراموش می‌کنند که چنین جنبش‌هایی، راه به آنارشیسم ویران‌کننده‌ای می‌برند. آنارشیسمی که برای کنترل آن کسانی خواهند آمد که در دست‌های آهنین خود دستکش‌های مخملین در دست دارند. مگر فراموش کرده‌ایم اسلاف همین‌هایی که اکنون پرچمدار جنبش‌های کاذب اجتماعی و کاریکاتوری در کشور ما شده‌اند؟! تا همین سه دهه پیش، استبداد سیاه پهلوی را جلوه یک دیکتاتوری مقدس و منور به ملت ما معرفی می‌کردند؟

نباید اجازه دهیم دشمنان ایران عزیز حافظه تاریخی ما را پاک کنند؛ هنوز بیش از سه دهه نیست که ما از آن دوران سیاه و مرگبار نظام شاهنشاهی خارج شده‌ایم؛ نظامی که تمام پوست و گوشت خود را از تئوری‌پردازی‌های جریان به اصطلاح روشنفکری سکولار سرسپرده به غرب دارد و اگر این تئوری‌پردازی‌های احمقانه نبود، محال بود که ملت بافرهنگ و ریشه‌دار ایران، پنجاه سال تحت سیطره رژیم بی‌ریشه و فرومایه پهلوی، همه هستی خود را به باد فنا دهد. اکنون اعقاب همان‌ها هستند که با فلسفه‌های مجازی جدید، به سراغ استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، هویت، فرهنگ و تاریخ ملت ایران آمده‌اند و لباس انقلابی بر تن کرده‌اند. آمده‌اند تا انقلاب ملت ایران را از درون و از هسته نابود کنند. ما باید تلاش کنیم وجوه فلسفی و اجتماعی روش‌های جدید سکولاریسم و غرب‌گرایی مدرن را نشان دهیم.

اکنون دیگر نباید تردید کرد که مخالفان انقلاب به یقین رسیده‌اند که برای شکست این انقلاب باید به آن ملحق شوند و خودشان را در همان جریان قرار دهند. از روش‌های انقلاب اسلامی، از شعارهای انقلاب، از نمادهای انقلاب و حتی از ظرفیت‌ها و نیروهای انقلاب برای شکست آن استفاده کنند. اما آیا در این رویارویی که از دهه دوم انقلاب آغاز شد و متفکران جامعه ما از

آن با تعابیری چون تهاجم فرهنگی یا ناتوی فرهنگی یاد کردند - که تعابیر دقیق و درستی است - اراده معطوف به حفظ هسته انقلاب وجود دارد؟

بر ما معلوم است که هدف از انقلابی‌گری جریان‌های ضدانقلاب، تهاجم به هسته و حفظ پوسته است. در این سه دهه، نه سلطانیسم، نه کمونیسم، نه سوسیالیسم، نه ناسیونالیسم و نه لیبرالیسم موفق نشده‌اند انقلاب اسلامی را از بین ببرند؛ آنان می‌خواستند با قدرت، این انقلاب را نابود کنند. اکنون که به بن‌بست رسیده‌اند راه جدیدی در پیش گرفتند و آن مصادره انقلاب اسلامی است. در سه دهه گذشته مردم ایران بدنه سیاسی‌ای را تشکیل داده‌اند که در طول تاریخ در ایران سابقه نداشت. ملت ایران برای اولین بار حاکمیت ملی را تجربه کرد اما ناگهان این پیروزی نوپا در معرض تهدید قرار می‌گیرد؛ نه از این جهت که دشمن مبادرت به مبارزه با آن می‌کند بلکه از این جهت که دشمن به کمک دوستان جاهل، قدرت‌طلب، ساده‌لوح و فاقد بصیرت و معرفت به درون انقلاب رخنه کرده است.

نظریه ضدانقلاب در دو دهه اخیر دیگر معنای سنتی خود را از دست داده است و ما نباید با رجوع به نمادهای قدیمی، این نظریه را در شرایط حاضر تبیین کنیم؛ ضدانقلاب در ایران ابتدا پس از پیروزی انقلاب اسلامی به نفع گروه‌های سلطنت‌طلب، امپریالیسم غربی که دل‌خوشی از پیروزی انقلاب اسلامی نداشتند، گروه‌های مزدور بیگانه، فئودال‌ها و سرمایه‌داران، سکولاریسم غرب‌گرا و امثال اینها می‌جنگید؛ اما به نظر می‌رسد که این نظریه در دو دهه اخیر دچار تحولی جدی و تعیین‌کننده شده است و اکنون مورد استفاده قشر جدیدی از نیروهای که در ابتدای انقلاب در رده انقلابیون بودند، قرار می‌گیرد.

تحول کارکرد این نظر در ایران با تاریخ تحول انقلاب اسلامی در این سه دهه همراه است؛ به این صورت که از پیکار مبارزان نوحاسته مسلمان علیه پس‌مانده‌های سامان سیاسی و نظام اجتماعی نظام مشروطه سلطنتی، غرب‌گراها و سکولارهای وابسته به این نظام که پیروزی انقلاب اسلامی را مانعی در برابر غربی شدن و ادغام شدن ایران در نظام سرمایه‌داری جهانی می‌دیدند، به سلطه مطلق جریان ممتاز درون انقلاب اسلامی در برابر هجوم تمام نیروهای

انقلاب بدل شد.

این دگردیدی نشان می‌دهد که اگرچه نظریه‌های ضدانقلاب در این سه دهه از جنبه فکری و ایدئولوژیک، سنخیت چندانی با هم ندارند و از یک جنس نیستند، اما در یک چیز با هم اشتراک دارند و آن به بن‌بست کشاندن نظام جمهوری اسلامی ایران است؛ اشتراکی که ساخت استقلال، آزادی، هویت و اصالت ملی و ارزش‌های دینی مردم را آماج تهاجم خود قرار داده است. اکنون برای درک شیوه‌های استحاله ضدانقلاب جدید در درون ساختار نظام جمهوری اسلامی مناسب است که زمینه‌های جامعه‌شناختی دیدگاه‌های شهید مطهری را در خصوص خطر نفاق در جریان‌های فکری و انقلابی به دقت ارزیابی کنیم.

انقلاب اسلامی انقلاب غریبی است؛ اکنون دو دهه است که این تصور هم‌پای ما بوده است؛ همراه با چهره‌هایی که پیوسته در این سه دهه آنها را مرور کردیم. چهره‌هایی که متعلق به انقلاب ما هستند؛ بگذریم از چهره‌هایی که یاد انقلاب با آنها عجین است.

اما در این سه دهه ما خلع و لبس‌های عجیبی دیدیم. برای ما به عنوان کسانی که از نسل اول انقلاب هستیم و در همه رخدادهای به عنوان یک انقلابی مؤمن حضور فعال داشتیم، چهره‌های انقلاب هیچ‌گاه قدیس نبودند اما همیشه خبرهای خوشی که بشارت می‌دادند، به غایت مهم بود. ما نظریه‌های آنها را همیشه به عنوان متون کلاسیک انقلاب اسلامی خوانده‌ایم؛ متونی که انسان با آنها، به انقلاب انس و الفت خاص پیدا می‌کند و پیوسته به آنها باز می‌گردد.

اگرچه به نظر می‌رسد عمر بازتولید فرهنگی نسل پیش‌کسوت انقلاب رو به افول نهاده است و نگهبانی از انقلاب باید به طور طبیعی و بدیهی به نسل اول منتقل گردد اما هنوز قدرت نسل پیش‌کسوت به عنوان یک سرمایه بزرگ انقلابی پابرجاست. خوانش نظریات آنها بدون هیچ تعالی و تقدسی همراه با برابری کامل متن این نظریه‌ها - متن‌هایی که از طریق نسل اول منتشر می‌گردد - ارزش سرمایه‌گذاری دارد و نباید تردید کنیم که این متن‌ها هنوز می‌تواند با ما پیوندی عاطفی و عقلی برقرار سازد.

اما بجاست به عنوان یک نسل اولی انقلاب، بدون اینکه ارادت خود را نسبت به نسل

پیش‌کسوت مورد انکار قرار دهیم، این نسل را نقادی نماییم. این نقادی برای نسل اول انقلاب یک حق اجتماعی است زیرا به لحاظ میراث فرهنگی، نسل اول دست پرورده نسل پیش‌کسوت و به طریق اولی یک نسل مذهبی و مؤمن به انقلاب است و نیاز دارد ریشه‌های خود را به درستی بازشناسی نماید.

چرا این نسل پیش‌کسوت است؟ چرا باید به سراغ این نسل برویم؟! کسانی که اکنون به بعضی از آنها، با دیده تردید نگریسته می‌شود؛ ما باید به سراغ این نسل برویم زیرا بر حسب ظاهر خودشان چنین عنوانی را به خود داده‌اند و نامشان کرارا هم معرف نهادهای ترین جنبه‌های انقلاب اسلامی و هم معرف نهادهای ترین جنبه‌های تجدیدنظرطلبی در آرمان‌های انقلاب است. چگونه باید این نسل را در روند بسط و تحول پدیده انقلاب اسلامی در نویسیم؟ چگونه باید وجوه سرمایه‌ای این نسل را که برای ما مضمون آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی است، حفظ کنیم؟

و از همه مهمتر باید پرسید اصولاً از دم و دستگاه بازتولید فرهنگی این نسل، چه استفاده‌ای در فضای جدید می‌توان کرد؟ دم و دستگاهی که جدا کردن چهره‌ها و متون متناقض چپ و راست و اصول‌گرا و اصلاح‌طلب از آن تقریباً محال است.

با صراحت بگوییم، برای بخشی از بچه‌های نسل اول انقلاب و برای نسل‌های بعد، به نوعی نسل پیش‌کسوت شباهت به یک افسانه و اسطوره دارد و این امر در مورد بعضی از چهره‌ها حتی بارزتر است؛ همان‌ها که به دلایل اساسی اعتبار انقلاب اسلامی با آنها شناخته می‌شود؛ نسل پیش‌کسوت، نسل مبارز قبل از انقلاب و به نوعی در پشت سر امام پایه‌گذار جمهوری اسلامی است. این نسل از چند منظر چهره‌هایی قابل تأمل و شایسته ارزیابی هستند؛ از منظر جایگاه تاریخی آنها، نقش آنها در مقام بنیان‌گذار انقلاب اسلامی و حتی اقدامات تحریک‌آمیز بعضی از آنها در فهم متفاوتی که از متون و منابع انقلاب و ریشه‌های آن و رهبری انقلاب دارند.

ما موظف هستیم توضیح دهیم که چرا بیرون کشیدن نسل پیش‌کسوت از ساحت قدسی و

افسانه‌ای و اسطوره‌ای برای انقلاب اسلامی، مفید است. ممکن است بر ما ایراد بگیرند که این کار منجر به حذف بزرگان انقلاب و نظام خواهد شد.

این احتمال را نمی‌توان انکار کرد. اما این اقدام تابع یک سؤال اساسی است و آن این است که وضعیت امروزی ما به راستی چیست؟ تقلیل فزاینده آرمان‌های انقلاب توسط بخشی از نسل پیش‌کسوت تا به کی و کجا و به چه قیمتی باید صورت پذیرد؟

آن عامل وحدت‌بخش واقعی و نهفته در پس اندیشه‌های امام و آرمان‌های انقلاب اسلامی چیست؟ آرمان‌هایی که تلاش‌های این سه دهه را باید تبدیل به یک فضیلت فرهنگی در زیرمجموعه‌های ستم‌دیده ملت‌ها در زیر فشار استبداد و استعمار نماید، چگونه قابل دوام است؟

بی‌پرده باید بگوییم که ما اکنون گرفتار جاه‌طلبی‌ها و سرخوشی‌های بخشی از نیروهای پیش‌کسوت انقلاب شده‌ایم. این حقیقت را می‌توان در چشم‌انداز رخدادهای بعد از انتخابات دهم ریاست جمهوری به خوبی مشاهده کرد.

سال‌های دراز استبداد نظام سلطانی دست کم می‌توانست این حسن را داشته باشد که نشان دهد یگانه خصم راستین استبداد و استعمار و حاکمیت مطلق سکولاریسم در ایران، مذهب و روحانیت و نهادهای مذهبی بود. اما فروپاشی نظام سلطنت و به چالش کشیده شدن استعمار در ایران، موقتا این وحشت را کم‌رنگ نمود و به ما اجازه داد که مبادله آزاد افکار و اندیشه خود را در پیچیده‌ترین بنیادهای سیاست گسترش دهیم.

ابتدا به همین سبب بود که انقلاب اسلامی و امام خمینی برای ما جوانان نسل اول انقلاب جذاب بود. امام خود یکی از نمادهای دیرپای تخریب هر نوع سیاست سلطانی و استکباری بود و به ما آموخت که چالش اصلی تاریخ ایران معاصر، تضاد هویت‌گرایی با بی‌هویتی است؛ یعنی دفاع خودآگاهی‌های دینی و ملی در برابر شک و تردیدهای غربی. هدف این تقابل نیز مستحکم کردن مرجعیت بازتولید فرهنگ بومی در مقابل فشارهای فرهنگ تهاجمی غرب علیه هویت، اصالت، استقلال و آزادی ملت ایران است.

وقتی امام اعلام کرد که هدف از انقلاب اسلامی سامان دادن مرجعیت بازتولید فرهنگ بومی است تا به آن معنایی تولیدکننده داده شود، وقتی تلاش بر این است که این فرهنگ چنان بازآفرینی شود که جامعه امکان یابد تا رمز ناکامی‌ها، عقب‌ماندگی‌ها و نامرادی‌ها را به سرعت بگشاید و به آسانی به هویت، اصالت، اصول و استعداد خود آگاه شود و در تاریخ حاضر گردد و غیبت غیرموجه تاریخی خود در گذشته را به فراموشی سپارد، آنگاه ناکامی‌های عقل و شکست‌های تجربه و خطاها و اشتباهات با تمامی وجوهش بر تقلید و تعطیلی عقل و پایان تجربه برتری و شرافت دارد. و اینگونه بود که پیامدهای این واقعیت که امام به ملت ایران آموخت، برای تاریخ ملت‌های زیادی فرخنده و حرکت‌زا شد.

امام به ما آموخت اگر ملتی نمی‌خواهد جزء زوال‌یافتگان تاریخ باشد، باید از درگیر شدن با واقعیت‌های تاریخی خود هراسی نداشته باشد و بعضی از سنت‌ها و عادات را که از پیشینیان آموخته و دریافت کرده است زیر سؤال ببرد. ملتی که از ارزیابی دوباره قوانین بازتولید فرهنگی خود هراس دارد و با دل‌بستگی ساده‌لوحانه‌ای عادات تاریخی خود را جایگزین مبانی می‌کند بدون اینکه متوجه باشد، اشتیاق حقیرش را در قالب افسانه‌های تاریخی اظهار کرده و بدین‌وسیله خود را ارضا می‌کند. از سوی دیگر ملتی که سنت‌ها و عادات ناپسند خود را زیر سؤال می‌برد و با تکثیر کارش دیگران را در تردیدهای خود شریک می‌سازد در برابر کسانی که برای هویت، اصالت، آزادی، حقیقت و واقعیت‌اهمیتی قایل نیستند از اعتبار بیشتری برخوردار می‌شود و ضمانتی برای استقبال از اندیشه‌هایش به وجود می‌آورد.

این حقیقت دارد و نکته روشنی است که حمله علیه نوآوری‌های یک ملت هنگامی که به وسیله یک جریان سیاسی آغاز شده باشد، به شکل خاصی ارتجاعی می‌گردد. شاید معنای حرفی که رهبر معظم انقلاب در یک دهه پیش در خصوص ارتجاع روشنفکری در ایران فرمودند، همین باشد.

وقتی که قدرت، به جای اینکه متعلق به ملت گردد از آن حزب، سرمایه، طبقه، خواص و ابزار تولید باشد، نباید تردید کرد که التقاط و گم کردن نشانه‌ها، مدار اصلی فرهنگ عمومی می‌شود.

در چنین شرایطی گوش کردن به موسیقی پاپ در روستای دارغوزآباد، تماشای فیلم‌های جادوگری هری پاتر در سینماهای شیک شمال تهران، دعوت شدن به ناهار همبرگر مک‌دونالد و خوردن آبگوشت بزباش در یک کافه سنتی به عنوان شام، استفاده از عطر پارسی در روستای دار بلوط سرپل ذهاب، پوشیدن لباس‌های رپ و غیره در عشایر چارمحال و بختیاری و عشایر قشقایی، رفتن به تئاتر شهر برای دیدن نمایشنامه‌های برتولت برشت و محدود شدن دانش یک جامعه به بازی‌های تلویزیونی و وبلاگ‌های وبلاگ‌نویسان، تنها راه ارضای آشفته‌گی‌های چنین جامعه التقاطی می‌باشد؛ هنر به امر مبتذل، فلسفه به بازی‌های زبانی، سیاست به مابعدالطبیعه دنیای مدرن، هنرمند به چرت‌زننده کافه‌های روشنفکری، و پیامبران مبشر آزادی، عدالت، عقلانیت و معنویت، لمپن‌هایی خواهند بود که در نگارخانه‌ها، قهوه‌خانه‌ها و محفل‌های شبانه به جذب کراک، شیشه، حشیش و سایر مخدرات به عالم هیپروت رفته و تولید عرفان!! می‌کنند و برای آزادی از قید و بندهای فرهنگ، هویت و اصالت‌های دینی و ملی راه‌حلهایی تجویز می‌نمایند تا بدین‌وسیله جهانی شوند و از قافله جهانی‌سازی عقب نمانند.

راست گفته‌اند که زمانه وارفتگی و گم‌گشتگی نشانه‌هاست. وقتی که ملت‌ها، دانش‌ها، پیامبران، آزادی، عدالت، معنویت، تربیت و عقلانیت به غیبت تاریخی می‌روند و ارزیابی حقیقت به دست سرمایه، حزب، طبقه، ابزار تولید و روابط تولیدی و لاجرم روشنفکر می‌افتد، باید همه چیز خود را منطبق بر زمانه وارفته سازند.

این وارفتگی پیامدهای مهمی برای ما دارد. این‌ها برچسب ناچسبی است که بر سیاست، دانش، آزادی، عدالت، معنویت و عقلانیت می‌خورد؛ برچسبی که محصول گریز از حقیقت و واقعیت و پیوستن به فضاهای مجازی است.

یکی از مشکلات بزرگ جریان‌هایی که امروزه تحت پوشش اصلاح‌طلبی به ارکان انقلاب اسلامی می‌تازند، همین است که عقلانیت، آزادی، عدالت و معنویت را وابسته به فضاهای مجازی یا در درون این فضا جست‌وجو می‌کنند. این جریان‌ها فراموش کرده‌اند که اکنون مدت دویست سال است که یک آلترناتیو کاذب اما به ظاهر رهایی‌بخش که در حقیقت روی دیگر

مسئله استبداد سلطانیسم در ایران است، ابزار دست یک جریان باج‌گیر بسیار خطرناک شده است که به طور مرتب توجیهات سراسر دروغ خود را به ما تحمیل می‌کند. تمامی خودکامگان، شمشیر به دستان، بین‌الملل‌گراها، غرب‌گرایان، سکولارها، روشنفکران دست‌نشانده دولت پهلوی، جنایات و خیانت‌های غرب‌گرایان را دست‌مایه باج‌گیری و دریافت حق سکوت کرده و می‌گویند هر حزبی و جریانی که علیه ما باشد در واقع نوعی کمک به فاشیست‌ها و هموارکننده استقرار دیکتاتوری‌هاست. عجیب است کسانی با این شعار باج‌گیری می‌کنند که خود زاینده دیکتاتوری می‌باشند.

لحظه‌ای نباید این حقیقت را از یاد ببریم که برای ملت ایران فقط دو راه وجود دارد و لاغیر؛ اگر استقلال، آزادی، هویت، اصالت، فرهنگ و پیشرفت خود را می‌خواهد، باید به دامن جمهوری اسلامی در آویزد و جز این راه دیگری ندارد. اما اگر می‌خواهد مانند گذشته غیبت تاریخی داشته باشد مختار است به هر جریان و هر راهی غیر از مرام اسلامی تن در دهد. فرق نمی‌کند بر او نظام مشروطه سلطنتی حکومت کند یا نظام استبداد قاجاری و رضاخانی، جمهوری ایرانی داشته باشد یا جمهوری بورکینافاسویی، به دموکراسی متمایل باشد یا استبداد!! زیر سیطره روسیه باشد یا امریکا، انگلیس سرمایه‌های ملی را غارت کند یا فرانسه یا هر مستکبر دیگری؛ این امر به نام تجدد و ترقی باشد یا آزادی و اصلاحات و جامعه مدنی؛ نتیجه همه اینها چیزی جز غیبت تاریخی و رفتن در حاشیه دیگران نیست. ملت ایران باید باور کند که بعد از انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی هیچ انتخاب دیگری ندارد. اگر این انقلاب مخدوش شود محال است که در فضای جدید به ما فرصت انتخاب مجدد داده شود. این فرصت بعد از صدها سال فقط متعلق به فضای جمهوری اسلامی و آرمان‌های امام خمینی است.

اگرچه ممکن است بلندگوهای غرب‌گرایان در همه جا اعلام کنند که هر کس به خود اجازه دهد که در خصوص عیوب و اشکالات دموکراسی لیبرال، اصلاحات امریکایی، فتنه‌های مخملی و امثال اینها حرف بزند می‌تواند ضد آزادی، دموکراسی، اصلاحات، تجدد و ترقی باشد، اما

مهم نیست. اینگونه سخنان کلمه به کلمه نزدیک به دویست سال است که از زبان اکثر منورالفکران غرب‌گرا و طرفداران آنان نیز شنیده می‌شود و در نوشته‌های کارگزاران نظام قاجاری و پهلوی، در روزنامه‌ها و نشریات ضد فرهنگی آن دوران به چشم می‌خورد.

این گروه‌ها و جریان‌ها اکنون دویست سال است با اصرار به ما اعلام می‌کنند که هرگز به آرمان‌های ملت ایران خیانت نکرده‌اند. اما به ناچار باید خود را مسئول بدانند که در این دویست سال چه به روز این ملت آورده‌اند؛ اینها در تمام سال‌هایی که ملت ایران در فکر رهایی از یوغ استبداد و استعمار بود، با تأکید فراوان، مشغول انعقاد قراردادهای استعماری، پاکسازی دین و عدالت از فرهنگ ملی و تصفیه فرهنگ از عدالت و استقلال و اصالت ملی بودند.

ملت ایران در انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پاسخ برخی از پرسش‌ها و عملکردهای این جریان‌ها را داد و برخلاف نظر و عقیده غرب‌گرایان، انقلاب دقیقاً توسط جریانی رهبری شد که به لحاظ گفتمان‌های سیاسی غرب نه از پایگاه طبقاتی رهبران انقلاب‌های مدرن برخوردار بود و نه از تضاد طبقاتی بهره می‌گرفت.

جریان روشنفکری با همین تفکر تصور می‌کرد که می‌تواند نظام استبداد بسیط قاجاری را نظام قانون‌مدار سازد و با همین تفکر حکومت مشروطه سلطنتی را دو دستی تحویل دیکتاتوری سیاه رضاخانی داد و با همین توهم زمینه‌های کودتای ۲۸ مرداد را فراهم کرد و حکومت استبداد پهلوی را بر ایران تثبیت نمود؛ با همین تفکر نهضت ۱۵ خرداد سال ۴۲ امام خمینی را یک نهضت ارتجاعی و عقیم معرفی کرد؛ با همین توهم نخست‌وزیری آخرین روزهای حیات نظام سلطانی را پذیرفتند و با همین خیال نیز انقلاب اسلامی را باور نکردند و آن را یک مرحله گذار برای رسیدن به یک مدل غربی معرفی کردند و اکنون با همین توهمات به دنبال جنبش‌های کاذب مخملی و رنگی، مینیاتوری و کاریکاتوری و امثال آن در ایران می‌باشند.

جنبش مخملی در ایران توهمات دیکتاتوری مدرن روشنفکری است. ما از تمامی

آزادی خواهان و دوستداران آزادی و استقلال ایران دعوت می‌کنیم تا در برابر فتنه‌های جدید سکولاریسم و سلطانیسم مدرن مقاومت کنند؛ به خود و به ملت خود و به آرمان‌های خود در این کشور که به زودی به یک کشور پیشرفته و مقتدر تبدیل خواهد شد، اعتماد کنند؛ جامعه‌ای که امپریالیسم جهانی روی خوشی به آن ندارد.

این توقع فرهنگی ما را از داشته‌های جهانمان دور نخواهد کرد. ملت ایران سختی ایام کنونی را احساس می‌کند؛ به این دلیل جامعه می‌تواند اصیل‌ترین پیام‌ها را منتشر کند. این آن چیزی است که باید بدان بیندیشیم و آن چیزی است که استقلال و آزادی ما را تهدید می‌کند.

در یک جا از خردگریزی و استبدادپذیری ما سخن می‌گویند و با ما با این عنوان رفتار می‌کنند؛ در جای دیگر از تعطیلی عقل و تقلیدپذیری مطلق ما می‌گویند و زمانی از نبود ابتکار و سخاوتمندی تاریخی ما شکوه می‌کنند و ما را ملتی خردگریز، استبدادپذیر، دم‌دمی مذهب و ... معرفی می‌کنند.

چه شد؟! سراسر تاریخ روشنفکری در ایران پر است از فرهنگ‌ستیزی، دین‌گریزی و تحقیر ملت ایران؛ هیچ‌گاه پیام امیدی از ناحیه این جریان برای ملت ما وجود نداشت. اکنون چه شده است که دم از آزادی، دموکراسی و عدالت می‌زنند؟ مردم ما چگونه این داستان‌ها را باور کنند؟

کسانی دم از حقوق ملت ایران می‌زنند که اعتقادی به هویت، اصالت، فرهنگ و استقلال این ملت ندارند؛ همان‌هایی که امروز حماسه انتخابات ملت ایران را باور ندارند و جوان‌های ما را دعوت می‌کنند که برای مقابله با نظام جمهوری اسلامی نافرمانی مدنی کنند اینها کسانی هستند که پیوسته در گوش ما می‌خوانند که در ایران معاصر پذیرش چشم‌انداز مدرن و دموکراتیک [یعنی رفتن زیر سیطره ابرقدرت‌ها] می‌بایست با نقد مفاهیم عاطفه‌گرایانه‌ای مانند هویت ایران یا اصالت فرهنگی توأم باشد. ادامه هر نوع چشم‌اندازی از آینده ایران که بر اساس گفتمان

اصالت و هویت باشد، نه با دموکراسی سازگار خواهد بود نه با مدرنیسم.<sup>۱</sup>

آیا اینها می‌خواهند استقلال، هویت و اصالت ایران را حفظ کنند؟ پرسشی که برای ما مطرح می‌شود این است که چگونه می‌خواهند این کار را انجام دهند؟ تاریخ جریان روشنفکری در ایران دلیل قانع‌کننده‌ای در خصوص صداقت، پاک‌دستی، وطن‌دوستی و فرهنگ‌پذیری خود ندارد.

ایران در دویست سال اخیر تا قبل از انقلاب اسلامی برخلاف جریان تاریخ‌نگاری رسمی روشنفکری، نه برای توسعه خود بلکه برای بقای خود تلاش می‌کرد. تمامی جنبش‌های این دو قرن از جنبش تحریم میرزای شیرازی تا جنبش مشروطه و از جنبش مشروطه تا جنبش ملی شدن نفت و اغلب جنبش‌های منطقه‌ای در ایران مثل جنبش کوچک جنگلی در گیلان، خیابانی در آذربایجان، جنبش تنگستانی‌ها و دلواری‌ها در جنوب و غیره برای حفظ بقای ایران بود. حیاتی که با تجویزهای احمقانه و ساده‌لوحانه روشنفکری دوره قاجاریه و پهلوی برای تجدد و ترقی و انعقاد قراردادهای اسارت‌بار و دادن امتیازهای خانمان‌برانداز به بیگانگان به مخاطره افتاده بود.

ملت ایران در گذشته در بهترین شرایط توانسته بود به مدد عالمان دینی و دینداران و وطن‌دوستان و آزادی‌خواهان واقعی، موفق به محدود کردن ضایعات بر هویت، استقلال و آزادی خود شود. اما اغلب اوقات جریان روشنفکری غرب‌گرا و سکولار با مواضع مشترک با بیگانگان، و انگیزه‌های ابرازنشده و مقاصدی مبهم و تعدیل‌یافته بر حسب عقاید همه‌انتهایی که سرسپرده به بیگانه هستند، به عنوان یک عضو حلقه به گوش پیاده‌نظام استکبار جهانی در ایران عمل کردند.

نتیجه چنین رفتاری تا قبل از انقلاب اسلامی قابل رؤیت است؛ کشوری فقیر، عقب‌مانده،

بی‌سواد، فاقد آرمان و انگیزه پیشرفت و بازار مصرف کالاهای نظام سرمایه‌داری؛ این بود آن ایرانی که تحویل جمهوری اسلامی دادند.

با ارایه این شرح اجمالی از مصائبی که جریان مزبور در دویست سال اخیر بر سر ملت ایران آورده بود پرسش اصلی قابل طرح است؛ جریان‌های متضاد و متناقضی که امروز می‌خواهند خود را در قالب یک حرکت کاذب اجتماعی تحت عنوان جنبش سبز به تاریخ ملت ایران تحمیل کنند آیا در مسائل بزرگ مربوط به استقلال، آزادی و عدالت توافق دارند؟ آیا آنها قادرند بعد از کسب قدرت، اختلاف‌نظرها و اختلاف آرمان‌های خود را در خصوص اساسی‌ترین ارکان حیات ملت ایران همساز کنند؟ چگونه و بر اساس کدام پشتوانه تاریخی و مبانی ایدئولوژیک؟!

تاریخ جریان‌های سکولار و غرب‌گرا در ایران تاریخ سیاهی است؛ چگونه چنین تاریخی می‌تواند پشتوانه یک آینده روشن برای ایران باشد؟!

ما مسئولیت داریم در بطن جامعه و سپس در برابر ملت ایران و در برابر شهدای گلگون‌کفن انقلاب اسلامی، جانبازان، خانواده شهدا و همه آنهایی که برای برپایی نظام مقدس جمهوری اسلامی خسارت دیده‌اند، مباحثی را برانگیزیم که این مباحث ما را از آن چیزی که بحق «بیریشگی و وارفتگی» جریان‌های مخالف انقلاب اسلامی نامیده می‌شود، بیرون آورد.

نسل اول انقلاب به عنوان کسانی که همه آرمان‌های خود را به پای نهال انقلاب اسلامی ریخته و افتخار می‌کنند که در همه برهه‌های ویژه این انقلاب بدون کمترین سود مادی در صحنه حاضر شدند و بقای جمهوری اسلامی و تمامیت ارضی ایران را حفظ کردند و نگذاشتند که وجبی از خاک این سرزمین، به دست دشمنان ناپاک بیفتد، باید این روشنگری را با این اعتقاد باطنی انجام دهند که ممکن نیست میان دشمنان انقلاب اسلامی با ملت ایران حتی در یک مقطع مشخص نیز سازش‌های پویایی به دست آید و به پیشنهادها و اقدامات مشترکی بینجامد؛ زیرا خواست ملت ایران با آنها در یک جهت نیست در دو مسیر کاملاً متفاوت و متضاد است. این روشنگری نه تنها برای دفاع از منافع ملت ما در همه زمینه‌ها، بلکه برای بقا و

حیات ایران یک ضرورت است.

جمهوری اسلامی در این سه دهه نشان داده است که بازدهی آن در حوزه عدالت و آزادی همگام با آرمان‌های ملت ایران است؛ ما در این سه دهه می‌خواستیم ثابت کنیم که در حال شکل‌گیری ملتی جدید هستیم؛ ملتی که باید به عنوان ملتی تمدن‌ساز و فرهنگ‌پرور تمام‌عیار در نظر گرفته شود.

بنابراین، ما از همه آنهایی که در نسل اول، دوم و سوم انقلاب اسلامی شعار آزادی، عدالت‌خواهی، استقلال و شعار جمهوری اسلامی سر می‌دهند می‌خواهیم هر چه سریعتر مواضع خود را به دور از تمایلات حزبی و دلگیری‌های انتخاباتی اعلام کنند؛ زیرا دشمنان ما تصور می‌کنند ما در برابر چالش قرار گرفته‌ایم.

خواه موضوع حفظ انقلاب اسلامی در مقام قدرتی نوظهور یا تأمین مقام و مرتبه آن به عنوان یک کشور پیشرفته و مستقل مطرح باشد و خواه حل مناقشات خود در درون نظام. به اجمال یا به تفصیل، انقلاب اسلامی باید راه ابداع و بازتولید فرهنگ اسلامی را بازیابد! هر کس چیزی برای پیشنهاد کردن نداشته باشد زود به دست فراموشی سپرده خواهد شد و مورد تحقیر، لعن و نفرین ملت ایران قرار می‌گیرد.

هر کس عاری از امکانات عقلی و عادلانه برای بلندپروازی‌های خود باشد، خیلی زود به دنباله‌روی از دشمنان انقلاب اسلامی و خشونت زبانی و فیزیکی آلوده خواهد شد.

حماسه ۲۲ خرداد ۸۸ و فتنه‌گری‌های بعد از آن نشان داد که ما ایرانی‌ها باید همه روزه تکرار کنیم: ما می‌توانیم؛ ما می‌توانیم. با تکیه کردن به قابلیت‌های دینی، فرهنگی و پشتوانه‌های مردمی نظام خود، می‌توانیم بسیاری از تعارضات خود را حل کنیم. این قابلیت‌ها اگر بر مبنای مردم‌سالاری دینی و بر اساس عدالت و عقلانیت استوار نباشد آن چیزی نخواهد بود که باید باشد؛ حتی اگر بتوانید نظم اجتماعی ایران را به هم بریزید محال است به شما فرصت خدمت کردن بدهند. مگر داستان جنبش ملی شدن نفت و لج‌بازی‌های رهبران آن دوره را فراموش کرده‌اید؟!

انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی الگویی بسیار موفقیت‌آمیز برای ایران بود. کاری نکنید که این توهم به وجود آید که امروز این الگو موفقیت کمتری دارد؛ اگر چنین توهمی ایجاد کنید با بقای خود و با بقای ایران بازی می‌کنید. این امر مسلم است که باید اصلاحاتی صورت گیرد؛ هیچ کس هم نه مخالف آن است و نه اعتراضی دارد؛ ولی این امر نباید به قیمت نابودی پایه‌های نظام جمهوری اسلامی تمام شود. پایه‌های این نظام خوب است؛ چون بر ادراکی متعادل از روابط میان مردم با آرمان‌ها و آرزوهایشان استوار است؛ علاوه بر نوعی اعتماد به خود؛ این اعتماد را امام عظیم‌الشأن ما برای مردم به ارمغان آورد. این اعتماد برای ساختن ایران چیزی کم ندارد. به این اعتماد به خاطر منافع حزبی، گروهی و شخصی خود ضربه وارد نکنید. تنها یک جوش خورده‌تر و یکپارچه‌تر می‌تواند چنین اعتمادی را مستمر نگه دارد. در دنیایی که در تسلط قدرت‌های بزرگ و دستخوش رویارویی‌های سخت و از همه نوع است، ما وقتی می‌توانیم، استقلال، آزادی و عدالت را در کشور خود برقرار نماییم که این اعتماد را حفظ کنیم.

دشمنان ملت ایران در طول تاریخ همیشه به این اعتماد هجوم آوردند. بزرگ‌ترین معضل آسیب‌های اجتماعی در ایران همین اعتماد است. تضاد دولت و ملت حداقل در دو سیست سال اخیر فرصت‌های زیادی را از ملت ایران گرفت. بدبینی، یأس، شانه خالی کردن از مسئولیت‌پذیری‌ها و بی‌اعتمادی‌ها، بزرگ‌ترین آفت استقلال و آزادی ملت ایران است. واژه «درست» عموماً در خصوص تشریفات به کار رفته است که موسوم به تشریفات معمولی زندگی فردی است؛ این واژه می‌تواند برای مجموعه زندگی جامعه نیز به کار رود. بخشی از جامعه ما، به ویژه نخبگان بد و خیلی دیر تصمیم می‌گیرند و به ندرت در کاربرد تصمیمات اتخاذشده، کارایی نشان می‌دهند و این روندی دیوانسالارانه عادت‌گونه در جامعه ما شده است که فوق‌العاده فلج‌کننده و مداخله‌گرانه است.

حتی اگر باور کنیم که در برابر یک چالش بزرگ قرار داریم باید الگوی جامعه ایرانی خود را که در نوع خود منحصر بفرد است حفظ و تقویت کنیم؛ این الگو، جمهوری اسلامی است. ما باید

بر سرنوشت خود در برابر فشارهایی که از خارج می‌آید، تسلط داشته باشیم.

انقلاب اسلامی بعد از سه دهه شکوفایی سیاسی و اقتصادی، شاهد دشواری‌هایی جدی است و یک سلسله رخدادها در سال‌های دهه ۷۰، این شکوفایی را مختل کرده و هنوز نیز مختل می‌کنند.

قسمت عمده این اختلالات مبدأ خارجی دارد و آسیب‌پذیری روزافزون ما را نسبت به دنیایی می‌رساند که به سرعت - در همه حوزه‌ها، حتی در حوزه نظریه‌های سیاسی و اجتماعی و نظریه‌های علوم انسانی - در حال تحول است؛ اما سرعت تحول ما مخصوصاً در حوزه علوم انسانی بسیار ضعیف و بلکه ایستا می‌باشد.

این ایستایی، آفت عمده‌ای است که ما متحمل می‌شویم و از این طریق ملت ما به خصوص جوانان ما در رنج‌اند. با وجود اینکه روش‌های متعددی را به کار گرفته‌ایم تا حرکتی را در این زمینه بارور کنیم اما هیچ یک نتایج در خور اهمیتی را ارایه نداده است.

دوره یک دولتی به پایان می‌رسد و دولتی دیگر به جای آن می‌نشیند تا کاری را که شروع شده بود به انجام رساند؛ مسلماً هیچ دولتی نمی‌تواند حرکت‌های دولت پیشین را نادیده بگیرد؛ اگر فرصتی پیش آید دولت باید از آنها استفاده کند؛ اگر چالش‌هایی در برابر آن قرار گیرد، باید با آنها رویارویی کند، زیرا تاریخ منتظر نمی‌ماند؛ دولت‌های ما باید این فرصت‌ها را مغتنم شمرده و از آنها استفاده نمایند.